

ششم بهمن و 22 بهمن



مسعود بهنود

بهمن ماه بود، در همین میدان آزادی، که نامش آن زمان شهیاد بود، در همین جا که آقای احمدی نژاد پرویز سخن راند سکوئی زده بودند. برف می بارید و گاه هم آفتاب طلائی می نشست. مطابق رسمی که از اول تولد این میدان گذاشته شده بود، هر سال روز ششم بهمن همین بود. روی سکو تصویر بزرگی از شاه گذاشته بودند و هویدا رییس دولت و وزیرانش در اطراف عکس با لباس های خوش دوخت و کلاه و شال گردن هم رنگ از تظاهرکنندگان سان می دیدند.

اینک سی و سه سال از آن روز می گذرد. اما انگار همین دیروز بود. تظاهرات ششم بهمن به مناسبت "سالگرد انقلاب شاه و ملت" بود، به ادعای گویندگان خوش صدای رادیو و تلویزیون که متونی که از پیش نوشته شده را می خواندند هزاران نفر از مردم شاهدوست و میهن پرست برای قدردانی از "رهبری داهیانه شاهنشاه آریا مهر" گرد می آمدند. در طول روز صدها بار این وعده شنیده می شد که دروازه تمدن بزرگ گشوده شده و دیری نیست که ایران جزء پنج قدرت بزرگ جهان خواهد بود. مردم هلهله می کردند.

دسته دسته کارگران، دانشجویان، کشاورزان و دسته های مختلف مردم با پلاکاردهائی که نشان تحسین و تجلیل آن ها از فرمان های انقلابی شاه داشت دور میدان می گشتند و چون جلو جایگاه می رسیدند که در دیدرس دوربین های تلویزیونی بود، شوری نشان می دادند و هویدا نخست وزیر و وزیرانش که زمانی خانم فرخ رو پارسا و همیشه خانم مهناز افخمی به عنوان اولین زنان عضو کابینه در میانشان بودند به آن ها پاسخ می دادند. در هر زمان وزیری که رژه دستگاه تحت سرپرستی او نزدیک بود از جایگاه پائین می رفت و با معاونان و مدیران کل در جلو صف قرار می گرفتند. دست تکان می دادند و از بلندگوها شعارهای میهنی پخش می شد. این مراسم از ساعت ده صبح شروع می شد و بدون توقف تا دو بعد از ظهر ادامه داشت و تنها شبکه سراسری تلویزیونی کشور آن را پخش می کرد و مردم هم جز دیدن آن چاره ای نداشتند. بعد از پایان پخش مستقیم مراسم بود که یک فیلم سینمائی چقدر می چسبید. شبکه دوم تلویزیون که در آن زمان فقط در تعدادی از مراکز استان ها قابل رویت بود، همواره می کوشید تا همزمان با آن پخش مستقیم برنامه ای نداشته باشد که تماشگران بتوانند به آن پناه ببرند و از دیدن تظاهرات ششم بهمن محروم شوند.

چادر پذیرائی

پشت جایگاه رسمی یک چادر زده بودند که هم بخاری باغی بزرگی در آن بود که محیط را گرم می کرد هم میزی میانش بود و رویش چای و قهوه و شیرینی، غذاهای سبک و کوکا و پیسی و فانتا و دوغ ابعلی چیده شده. دولتمردان داخل جایگاه هر چند وقتی می رفتند به چادر که هم گرم شوند و هم قهوه و چای یا غذائی بخورند. هویدا چون در دیدرس دوربین ها بود کمتر مجال می یافت اما هر ساعت چند دقیقه ای برای کشیدن پیپ سری به چادر می زد. خبرنگاران که در همان اختناق مطلق و سانسور منظم هم دنبال سوژه می گشتند، در چادر یقه بزرگان را می گرفتند و سؤال می کردند.

سال ۵۴ خبرنگار جوانی در همان جا و در فرصتی که پیش آمد از امیرعباس هویدا که به حسن خلق مشهور بود و خبرنگاران می توانستند با وی چک و چانه بزنند سنوآلی پرسید. هویدا که ارکیده اش بر یقه پالتو بود و بوی توتون کاوندیش پیمیش در چادر پیچیده بود، سری تکان داد و خبرنگار آهسته و به طریقی درگوشش گفت: "دو دور دور میدان گشتم امروز، یک گروه ثابت هستند که می آیند و به جای کارگران و کشاورزان و دسته های مختلف جلو دوربین تلویزیون در میدان رژه می روند". هویدا مانند همیشه انداخت به شوخی و با نقل یک مثل فرانسه به این معنا که این حرف را به من گفתי اما به همسرت نگو، گفت خب خواسته اند عده کمتری را در این سرما به زحمت اندازند، برای دولت آوردن ده برابر این هم کاری ندارد. خبرنگار جوان تصدیق کرد اما ادامه داد: "پس این ها که می گذرند حقیقت را می دانند، وزیران هم که می روند سر صف و رژه می روند آن ها هم می دانند. ما هم می دانیم، شما هم می دانید، آن ها هم که پای تلویزیون نشسته اند خوب می دانند، می ماند فقط یک نفر که ..."

پیدا بود اشاره خبرنگار جوان به شاه است که از صبح می نشست پای تلویزیون و این گونه برنامه ها را با عشق و دقت نگاه می کرد و گاه با تلفن دستوراتی ابلاغ می کرد و فردایش هم پیام تشکر و قدردانی می داد.

هویدا در آن زمان دوازده سال بود که ریاست دولت را به عهده داشت و این طولانی ترین رییس دولت همه تاریخ ایران بود و هست، در حقیقت او یک سیاستمدار اروپائی بود، ادبیات و تاریخ فرانسه را بیشتر از ادبیات و تاریخ ایران می شناخت و به گفته خودش در اثر یک تصادف در هجده نوزده سالگی و برای فرار از گیرافتادن در دست نازی های آلمانی و در حالی که خیلی هم فارسی نمی دانست [اما عربی، فرانسه، آلمانی و انگلیسی را مانند زبان مادری تکلم می کرد] ایرانی شده و به تهران آمده و زمان جنگ در تهران به سربازی رفته بود. پیش از آن فقط یکی دو سال در تهران مانده بود. او با تمام روشنفکران زمان از سارتر و کامو تا آیزا برلین آشنائی در حد رد و بدل کردن نامه های خصوصی داشت، اندی وار هول و فرانسیس بیکن را می شناخت و با فیلمسازان معتبری مانند ژان لوک گودار و بونوئل و فلینی آشنا بود. آخرین رمان ها و کتاب های پر فروش جهان را می خواند و به روز بود. این خصلت ها وی را از بقیه متملقان درباری متمایز می کرد گرچه که از خوشامدگوئی شاه و اطاعت محض از او چیزی کم نمی گذاشت.

با این خصوصیات بود که در جواب سنوآل نامعمول خبرنگار جوان، عصا را برداشت یعنی می خواهد بر سرش بزند که نزد. در همان حال گفت سرت بوی قرمه سبزی گرفته، گفته بودی می خواهی برای تحصیل بروی آمریکا، خب برو. و نگاهی هم به اطراف انداخت که یعنی مراقب حرف زدنت باش.

یک ماه بعد، از تصادف روزگار خبرنگار جوان همراه هویدا به سفری به بلژیک رفت. در بروکسل، شهری که هویدا آن جا درس خوانده بود و از همه بخش هایش خاطره داشت، روزی که در محل اقامتش یک میهمانی عصرانه داده بود که هم کلاس های سابق خود را ببند، خبرنگار جوان را به گوشه ای فراخواند، بیرون از سالن، زیر آلاچیقی. و بی مقدمه گفت بله درست گفתי فقط یکی این بازی را باور کرده است ولی مگر همین کافی نیست؟ مگر همه چیز بنا به خواست او نیست. مگر او نیست که برای همه تصمیم نمی گیرد. مگر همه این وضعیت را نپذیرفته اند پس چه عجب اگر سعی می کنیم که او راضی باشد.

خبرنگار که بیست و چند سالی بیشتر نداشت، متأثر شده بود که گفت: "ولی آخه این وضعیت قابل دوام نیست. قرن بیستم است مردم دیگر خیلی چیزها می فهمند با این همه رفت و آمد که با دنیا دارند".

هویدا پکی به پیمیش زد و گفت: "همیشه تاریخ ایران همین طور بوده و تازه مگر در بقیه جهان سوم و مشرق زمین چه خبراست. آن جاها هم همین اوضاع است باز خوب است مال ما

[یعنی شاه] با سواد و سیاستمدار و دنیا شناس است و علاقه زیادی هم به پیشرفت و ترقی کشور دارد.

خبرنگار فقط پرسید: "تا کی این طور خواهد بود یعنی؟"

هویدا با خنده گفت: "به عمر من نمی رسد اما حتما شما در کشور بهتری زندگی می کنید. اگر قابلش باشید البته" و این آخری را با جمله ای عربی، شاید آیه ای از قرآن همراه کرد، شاید به این مضمون که سرنوشت جوامع همان است که مردمش سزاوارند.

آن ها که آن زمان را به یاد دارند می دانند که هویدا بارها و بارها نقل کرده بود که وقتی به کشور برگشته [سال ۱۳۲۰] در هر قسمت کشور باید به یک پست از کشورهای خارجی برگ عبور یعنی ویزا نشان می داده، به دلیل آنکه کشور تحت اشغال خارجیان بوده. این را همیشه به عنوان وهن می گفت. در دلش بود که این تجزیه کشور و افتادنش به دست شوروی و انگلیس و آمریکا بابت سقوط رضاشاه بوده و نتیجه می گرفت که شاه وجودش مغتنم است چون امنیت آورده و پای خارجی ها را قطع کرده است. و بعد با افتخار می گفت: "حالا این ایران است که برای مستشاران خارجی ویزا صادر می کند و بر خلیج فارس حکومت و تسلط دارد". این نشان می داد که در ذهن وی اطاعت از شاه لازم بود چون که بی او استقلال کشور از دست می رفت. از سوی دیگر نشان می داد که از نظر وی آزادی و حقوق شهروندی هم تا زمانی که مردم خود بدین حق واقف نشده اند و آن را طلب نمی کنند بالاخره توسط یکی مورد تجاوز قرار می گیرد و غضب می شود.

۲۳ سال بعد

اینک سی و سه سال از آن بهمن گذشته است. همه آن قدرتی که شاه مطابق قانون مشروطه فاقدش بود ولی خلاف قانون اعمال می کرد اینک آیت الله خامنه ای مطابق قانون اساسی جمهوری اسلامی دارای آن است. و اگر اعمال می کند بر او حرجی نیست و راست می گویند کسانی که معتقدند تمامی این قدرت قانونی را آقای خامنه ای به کار نمی گیرد. پس طبیعی است اگر کسانی او [یعنی ولایت فقیه] را ضامن حاکمیت ملی می گیرند. و مانند هویدا باور دارند که اگر ایشان نباشد حاکمیت ملی از دست می رود، دوباره خارجی ها برای هر بخش کشور ویزا صادر می کنند. از قضا همین کسان استدلال دوم هویدا را هم باور دارند در مورد آزادی و حقوق شهروندی.

در این تشابه و بازسازی انگار سی و سه سال به هیچ گرفته می شود، فریادهای انقلاب، خواست هائی که تا مجال یافت در دوم خرداد خود را نشان داد همه به هیچ گرفته می شود.

یک شباهت دیگر هم در دو وضعیتی هست که ذکرش آمد. تز "تهاجم از طریق رسانه های تحت تسلط یهودی ها" که شاه معتقد بود کمونیست ها و غربی ها با هم از آن استفاده می کنند [نگاه کنید به آخرین مصاحبه شاه با دیوید فراست، حتی احتیاط روحانیون سیاست پیشه در کلامش نیست و به صراحت می گوید یهودی ها بر جهان مسلط شده اند، در حالی که احمدی نژاد هم از صهیونیست ها می گوید و ادعا دارد که ما با مردم یهودی کاری نداریم] خوب می دانم که این ادعا با تبلیغاتی که در این سی سال گوش همه را پر کرده نمی خواند اما ارجاعتان می دهم به مدارک و اسناد و از جمله فیلم مصاحبه های شاه، و توجه کنید به خاطرات علم که نشان دهنده وسعت بیگانه ستیزی شاه است. و از آن مهم تر گستردگی تز "دشمنان دشمنان" و تئوری توطئه های جدی که هر چه بهای نفت بالا رفت اوج گرفت، به طوری که شاه در گفتگوهای خصوصی با وزیر دربار و مشاور خود همه رجال دوران را وابسته به یک قدرت خارجی می خواند و در موقعیت های دیگر اسدالله علم را هم انگلیسی می خواند.

سخن آخر اینکه به گمانم در تحلیلی که امثال آقای جنتی از حکومت موجود دارند و اطاعتی که از مردم می طلبند فقط یک استدلال دارند که سابقه پیشینی ندارد و قابل درک و فهم هم هست، بقیه استدلال هایشان را حتی روحانیون با تجربه هم قبول ندارند. آن یک استدلال عبارت است از اینکه: اسلام برای ایرانیان ظرفیت بزرگی از تحمل ساخته است. به زبان دیگر به تولای اسلام بسیار کارها می توان با ایرانیان کرد که بی آن نمی توان. چون نام امام زمان پیش آید اکثر مردم ایران گوینده را باور می کنند. تحملش می کنند. این امری است که در این سی و یک سال اثبات شد و آخر بار احمدی نژاد هم از همین حس مردم استفاده کرد و هنوز هم بر همین ساز می زد. بعضی معتقدند قبول این امر بدان معنا نیست که تا ابد می توان هر بلائی بر سر ایرانیان آورد و هر فرمانی اگر به نام محمد پیامبر ابتدا شود و با یاد امام زمان متبرک گردد همه چیز تمام است. شاهد هم اینکه در تجربه احمدی نژاد که از صندوق پاندورای [قوطی لوطی غلامحسین] آقای جنتی به در آورده بود و دستگاه آقای خامنه ای هم به استقبالش رفت، مشاهده می شود که بیشتر دینداران و هواداران جمهوری اسلامی نگران شده اند، از قضا با روشی که دستگاه تبلیغاتی مورد تأیید رهبری برگزید، نگرانان مطمئن تر شدند که جای نگرانی دارد.

۲۲ بهمن امسال

با این مقدمه طولانی اگر تنها گریزی بزنیم به روز، باید گفت دولت و دستگاه برنامه ریز و اجرائی امنیتی و انتظامی و اطلاعاتی [که بیشتر تحت نظر رهبر است] در ۲۲ بهمن شیرینکاری کرد که اگر یک دهم این کار و این هماهنگی را دولت می توانست در خدمات و اقتصاد و فرهنگ به اجرا گذارد بسیاری از مشکلات حل شده بود. این مجموعه با یک برنامه ریزی هماهنگ توانست آرایش صحنه را چنان کند که در مجموع سبزهها دیده نشوند در حالی که چهارصد خبرنگار و عکاس خارجی بودند. این به معجزه می ماند که جز با محصور کردن خبرنگاران، بستن اینترنت، گرفتن امکان کار از موبایل ها، از شهر راندن سر شاخه ها، با ممانعت از حضور موسوی و کروبی و پرکردن زندان ها و خشونت بخشیدن به تهدیدها میسر نمی شد. نزدیک هزار اتوبوس هم چنان که عکس های آسمانی گوگل نشان می دهد در کار بوده و از صبح علی الطلوع انسان هائی را رسانده اند.

در ساده ترین صورت مساله، با این پیروزی که آقای خامنه ای هم چند ساعت بعد با تبریک خود در حقیقت پاداش مجربانش را مسلم کردند، اینک چه باید کرد. سؤال این است.

یک نهایت همان است که مضمون سرمقاله روز سه شنبه کیهان خواهد بود برای صدمین بار اعلام مرگ سبز، دفن سبز، و افزودن یک کیلومتر دیگر بر تومار درخواست محاکمه سران فتنه. اصلا بگذار تعارف را تمام کنیم. دستگیری مهندس موسوی و مهدی کروبی. در روزهای بعدی نشان دادن مصباح یزدی بر راس مجمع تشخیص مصلحت و گماردن محمد یزدی به ریاست مجلس خبرگان. ارتقا مقام مرتضوی به وزارت دادگستری و دادن اختیارات وسیع تر از این به آقای جنتی برای انتخابات آینده. کیش دادن برای مهاجرت بقیه روزنامه نگاران جوان و در زندان نگاه داشتن زندانیان پیر. قدرت نمائی تمام، چنان که آن سردار در تلویزیون گفت به ترتیبی که برای دو دهه خیال جمهوری اسلامی راحت باشد.

راه دوم همان است که برخی معتقدند عقلا از آن راه می روند. با این پیروزی، طلب خشونت طلبان [که علمدارشان نوعا کیهان است] پرداخت شده به حساب می آید. سازمان صدا و سیما شروع کند به میدان دادن به دارندگان تفکرهای مختلف، نه الزاما کسانی که قبلا دارای شغل بوده اند بلکه دگراندیشان از هر نحله، همین ها که شعر های به طنز می گویند، مقالات استدلالی در باطل بودن نظرات دولت دارند، اقتصاددانان، کارشناسان مسائل سیاست خارجی و فرهنگی. همزمان فضای کمی و کیفی فعالیت روزنامه ها آزاد شود، و پایان دادن به ماموریت محمد علی رامین [به گمانم همین وزیر ارشاد خوب می داند چه کند گرچه در این اواخر مجبور شد در ماجراهائی که به رامین مربوط است سخن ها بگوید که کاش نمی گفت].

فضا دادن به احزاب سیاسی که از خمودی به در آیند. احزابی که بتوانند تظاهراتی در جاهای هر چند بزرگ [ولی نه خیابان] برپا دارند و خود مسوولیتش را به عهده گیرند. کمی راه گشودن به انتشار کتاب ها و دادن مجوز های بیشتر به فیلم ها و تئاترها. نمایشگاه ها و کنسرت ها.

در این راه رهبر جمهوری اسلامی، به آرامی هزینه کسانی مانند آقای جنتی و سعید مرتضوی را از دوش بر می دارد. امکان می دهد که از اختیارات بی قاعده استصوابی کاسته شود و امکان انتخاباتی واقعی تر فراهم آید. آنان که می گویند مجلس ششم تکرار می شود یادشان باشد مجلس ششم برای دفاع از نظام مقاوم تر از مجلس قبلی و فعلی بود گرچه برای دفاع از آقای خامنه ای نیامده بود. دیگر اینکه اعضای مجلس ششم از غربال آقای جنتی گذشته بودند.

دیرنیست و بزودی زود متوجه خواهیم شد که کدام یک از این دو راه در حوصله دستگاه حکومتی فعلی به ریاست و حاکمیت آقای خامنه ای می گنجد. همین جا میزان کارآمدی و عمر ولایت فقیه هم تعیین می شود. ثابت خواهد شد که ظرفیت و توان جمهوری اسلامی به تیم ویژه تفنگداران است و به بسیج اتوبوس ها و بسیجیان یا به میزان اقناع و ظرفیت تغییر. همین جا آشکار می شود که آیا باید همچنان به هزینه کردن سرمایه از اسلام ادامه داد. همان کاری که احمدی نژاد با صندوق ذخیره ارزی کرد.

اهمیت نتیجه گیری از روز ۲۲ بهمن امسال چندان است که می توان به بازی خطرناکی دست زد و فرض کرد سی و سه سال قبل، هویدا خطر کرده و همان نکته را که به مغز کوچک خبرنگار جوان رسیده بود برای شاه باز می گفت و شاه هم دستور می داد این بازی و بازی های مشابه تعطیل شود. می گفت به گونه بهتر و طبیعی تر نظرسنجی کنیم تا معلوم شود اصلاحات [معروف به انقلاب شاه و مردم] چقدر مطلوب مردم است. کدام کار حکومت را مردم خوش ندارند. می گذاشت کمی روزنامه ها آزاد شوند و به این ترتیب معلومش می شد مردم از چه در عذابند و در صدد چاره بر می آمد. و در یک شرایط فوق العاده چه خواهند کرد.

آیا آن بهتر بود یا همان که رخ داد. نه اقتصاد ایران بهره دید، نه عدل، نه مسلمانی، نه اعتبار ملی، نه هزاران که کشته شدند، نه فرصت های بزرگ که از دست رفت و نه شش میلیون آواره و مهاجر. اما فقط یک اتفاق افتاد. انقلاب تجربه بزرگی بود. تجربه ای به عظمت هزینه هائی که برایش داده شد. انقلاب ایران تاریخ و حافظه تاریخی ایران را تکان داد. چه تکانی، چه خوابی، گاه به کابوس ره می برد و گاه به رویا می ماند. اما در یک حاصلش نمی توان تردید کرد، هیچ حادثه ای چون انقلاب ما را به هم نشان نداد و عادت نداد که از رویا به در آئیم و پا بر زمین بگذاریم در واقعیت ها زندگی کنیم. گرچه هنوز هم بسیاری از ما بر همان قرارند اما هیچ گاه به اندازه امروز آماده معالجه نبوده ایم. مهیای بهبود نبوده ایم.